

امثال فارسی از کتاب شاهد صادق

دکتر علینقی منزوی

[دانش، سال 3، بهمن 1333، ش9، صص 517-522؛ اردیبهشت 1334، ش10، صص 560-567]

میرزا صادق صادقی اصفهانی دانشمند سده‌ی یازدهم، مقیم هند فصلی از دائره المعارف خود "شاهد صادق" را به امثال فارسی اختصاص داده است که متن آن از روی نسخه‌ی دانشگاه تهران به شماره 1110 و پس از مقابله با نسخه‌ی کتابخانه‌ی سپهسالار و پس از مراجعه به امثال و حکم تألیف آقای علی اکبر دهخدا نقل می‌شود.

مثلهای متداول در میان هر ملت بهترین نماینده‌ی طرز تفکر آن مردم در دوره‌های مختلف می‌باشد. هم چنانکه لغات و لهجه‌های ملت‌ها تحول می‌پذیرد و رو به تکامل می‌رود، شکل و معنی مثلها و اصطلاحات نیز در هر دوره تغییر می‌کند. امثال شاهد صادق نشان می‌دهد که پاره‌یی از مثلها در سده‌ی یازدهم به شکل دیگر به کار می‌رفته است. اهمیت دیگری که این فصل دارد این است که گاهی مثل‌های فارسی را با امثله‌ی عربی و هندی مقایسه کرده و قدمی در راه معرفی ریشه‌ی بین‌المللی آن برداشته است. بسیاری از این مثلها در کتاب امثال و حکم دهخدا که بزرگترین مجموعه‌ی امثال و حکم فارسی می‌باشد نیز نامیده شده است اینک متن شاهد صادق.

فصل ششم در علم امثال؛ و آن عبارت است از معرفت اقوال سائره که نزدیک ظهور حادثه یا جهت تمثیل حالی به حالی ایقاع کرده باشد¹ یا غرابتی که در او بود. قال الله تعالی: «و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون: و می‌زند خدا مثلها برای مردمان، شاید² که ایشان در یابند که مثل تصویری است»³ در آینه‌ی افهام و نزدیک گردانیدن معقول به محسوس. فصحای عرب را در امثال کتابها است و چون بنای این کتاب بر سیاق عبارت فارسی است، آن چه از امثال عجم شنیده شده بترتیب حروف تهجی بیاوریم و بعضی امثال عرب و هند که مناسب آن بود ذکر کنیم.⁴

و چون ایرادی مورد هر کدام موجب تطویل کلام است، بذکر امثال اکتفا نماییم و الله المستعان و علیه التکلان.

حروف الالف

آن قدح بشکست و آن ساقی نمانده.⁵

آن دفتر را گاو خورد.⁶

آنها که حساب پاکست از محاسبه چه باک است.⁷

آب که از سر گذشت، چه یک نیزه چه صد نیزه.⁸

در امثال عرب است: «بلغ السيل الزبی.»

آرزو عیب نمی‌باشد.⁹

این را به کسی گو که ترا نشناسد.

عرب گوید: «برق من لایعرفک» بترسان کسی را که ترا نشناسد.

از دل برود هر آن چه از دیده برفت.

اول خویش بعد¹⁰ از آن درویش.

از کوزه همان برون تراورد که در اوست.
عرب گوید: « کل اناء یترشح بما فیه.»
این همه کفچه زدی حلوا کو.¹¹
اسب و زن و شمشیر وفادار که دید.
اسب و فرزین می‌نهد.¹²
آب بی‌لجام خورده است.
آب حیوان در¹³ تاریکی است.
عرب گوید: « جنه ترعاها الخنازیر»؛ و در امثال هند است:
«نارگیل به دست بوزینه است.»
آب از دریا می‌بخشد.
آب زیر کاه.
اسب نقاره چی.
آخر سایی کاه فروشی.¹⁴
ای دوست گل سر رشته¹⁵ را آبی بس.
ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد.
زود باشد کش به شب روغن نباشد در چراغ.¹⁶
عرب گوید: « من اکل علی غیر زاد طال جوعه.»
آتش به دست خود به ریش خود زده.
از ریش کند و بروت بست.
آواز آسیا می‌شنوم و او را نمی‌بینم.
آخر ای باد صبا این همه آورده‌ی توست.
احمدک به مکتب نمی‌رود می‌برندش به کتک.¹⁷
عرب گوید: « شاء أم أبی» خواه ناخواه « طوعاً او کرهأ.»
اگر داری سر دعوا بیا این گوی و این میدان.¹⁸
از خرس موئی.
در امثال هند: « از خانه‌ی سوخته هر بر آید سود است.»
از یک سر کرباسند.¹⁹
عرب گوید: « طابق النعل بالنعل.»
آدینه‌ی اطفال شود شنبه‌ی مستان.²⁰
آه در جگر نماند.
در امثال هند است: « ریش ملا ببوسیدن رفت.»
اندک اندک همی شود بسیار دانه دانه است غله در انبار.²¹
آهن سرد کوفتن سود ندهد.
عرب گوید: « هیهات هیهات تضرب فی حدید بارد.»
از ته ریشش گذشت.²²
از ریش خود شرم کن.²³
از ماست که بر ماست.²⁴
از میان دو سنگ آرد می‌خواهد.²⁵
آش در کاسه اش کرد.²⁶
در امثال هند است: « ترا مهمانی خواهم کرد.»
این آش و این نقاره.
اشتها در زیر دندانست.
ای خاک چه دانی که چه در بر داری.

عرب گوید: « ما للتراب و رب الارباب.»
 آواز دهل شنیدن از دور خوش است.
 آیینہ ی اسکندر.²⁷
 آیینہ به دست زنگی.
 آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت.²⁸
 آستر را گفتند: پدرت کیست؟ گفت: اسب خال من است.²⁹
 عرب گوید: « قیل للبلغل من ابوک؟» قال الفرس خالی.
 آلو چو با آلو نگرد رنگ بریزد.³⁰
 اشک چشم کور.³¹
 اگر کدبانو منم تو به کس خود می‌خندی.³²
 و اهل هند می‌گویند: « گاو نجست بارش جست.»
 استاد و معلم چو بود کم آزار خرسک بازند کودکان در بازار.³³
 اردک می‌پرانم.³⁴
 از گه سگ ارزان‌تر است.³⁵
 این را هم کون دادنی نام کنید.³⁶
 از این جا رفته و از آن جا مانده.³⁷
 در امثال هند است: « نه دید و نه خانه نگه داشت.»
 آتش گفتم و دهن سوخت.³⁸
 آزار³⁹ مراد خود هست.
 آبادان شود شهر تو.⁴⁰
 آشنایی روشنایی است.
 آفتاب سر کوه.⁴¹
 اهل بخیه است.⁴²
 آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است.⁴³
 و در امثال هند است. « در دست سوار با آینه چه کار؟»⁴⁴
 اول کاسه و دردی.⁴⁵

حروف الباء الموحده

بی‌عیب خداست.
 باران مصر.⁴⁶
 بد معامله آشنای قاضی است.⁴⁷
 بعد از خرابی بصره.⁴⁸
 برات عاشقان بر شاخ آهو است.
 برات بر یخ نوشته.
 در امثال عربست: « ثبت العرش ثم انقش.»
 بر یخ می‌راند.⁴⁹
 باقی داستان فرد است.
 بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد.⁵⁰
 بسا سر که بریده‌ی زبانست.⁵¹
 بوسه به پیغام.⁵²
 عرب گوید: « اشهی من قبله العذارا.»⁵³

با که وفا کرده که با ما کند.⁵⁴
 بر دیوانه قلم نبود.⁵⁵
 باید متاع نیکو، از هر دکان که باشد.⁵⁶
 به یک تیر دو نشان.⁵⁷
 به سخن روستایی می‌گیرند، اما نمی‌گذارند.⁵⁸
 بخت در بازار نفروشد.
 بخت چون برگردد، از پالوده دندان بشکنند.
 در امثال هند است: «بخت رفته و بلندی مانده.»
 بسیار بد از بد بتر است.⁵⁹
 عرب گوید: «بعض ابتلی ببلیتین فاختارا⁶⁰ هونهما.»
 برعکس نهند نام زنگی کافور.
 بزک ممیر که بهار می‌آید.
 به یک دست دو خربزه⁶¹ نمی‌توان برداشت.
 بادنجان بد را آفت نیست.⁶²
 با خرس در جوال شد.
 بنگی می‌ترساند.
 و در امثال هند است: «بنگ به چاه افتاده.»
 بنگت کم فراموش کردی.⁶³
 با هر دو گوش آمده.
 باد به دست دارد.
 باد دست است.
 بز اخفش.
 بی‌کس بچلبی⁶⁴ رفته.
 به ریش رسانید.
 با همه بازی با کیر بابا هم بازی.
 بغداد خرابست⁶⁵ به گیرم.
 بنگ از سرش پرید.
 بچه که او می‌خورد و قی کند.
 معلم اگر کار نکند کی کند (بگیرم).⁶⁶
 به چشم خود دید.

-
- 1- در نسخه‌ی سپهسالار «باشند.»
 - 2- در نسخه‌ی سپهسالار «که شاید.»
 - 3- در نسخه‌ی سپهسالار «که مثل تصویر معانی است در...»
 - 4- ولی با مطالعه‌ی این بخش آشکار می‌گردد که او فقط به تناسب لفظی اکتفا کرده و در بند تناسب معنوی نبوده است.
 - 5- دنباله‌اش اینست: «از جملش ذره‌ی باقی نماند» (عطارد).
 - 6- و گاو را قصاب برد. (دهخدا)
 - 7- از سعدیست.
 - 8- چه یک گز چه صدگز. (دهخدا)
 - 9- آرزو به جوانان عیب نیست. (دهخدا)
 - 10- «سپس» (دهخدا).
 - 11- ابن مثل در (دهخدا) نیامده است.
 - 12- در (دهخدا) نیامده است

- 13- « درون » (دهخدا) .
- 14- « است » (دهخدا) .
- 15- « شگفته » (دهخدا) .
- 16- از سعدیست.
- 17- نسخه سپهسالار مکتب را ندارد.
- 18 و 19- در (دهخدا) نیامده است.
- 20- شنبه نزد یهود روزی مبارک است و مخصوصا شراب نوشیدن را در آن روز نیکو می دانند. منوچهری گوید:
بقال نیک و بروز مبارک شنبه
بدین موسی امروز خوشتر است نبید
اگر توانی یکشنبه را صیوحی کن
طریق و مذهب عیسی به باده خوش ناب
به روز گار دوشنبد نبید خور به نشاط
بگیر روز سه شنبد نبیدرا یک جام
چهرشنبه که روز بلاست باده بخور
به پنجشنبه که روزخمار می زدگیست
پس از نماز دگر روزگار آدینه
- دیوان منوچهری، چاپ محمد دبیر سیاقی، 1326، ص 177
مثل: شنبه و چهارشنبه اش تو هم شده است؛ خوب و بدش درآمیخته .
- 21- از سعدی است. مصرع اول و دوم پس و پیش در (دهخدا) .
- 22 و 23- در (دهخدا) نیست.
- 24- از ناصر خسرو است.
- 25 و 26- در (دهخدا) نیست.
- 27- در (دهخدا) نیست.
- 28- از حافظ است.
- 29- گفت خاله ام مادیان است (دهخدا) .
- 30- در نسخه‌ی سپهسالار و امثال دهخدا: « بر آرد.»
- 31- در (دهخدا) نیست.
- 32- در نسخه‌ی سپهسالار « نهند»، در (دهخدا) نیست.
- 33- از سعدی است.
- 34 و 35 و 36- در (دهخدا) نیست.
- 37- از آن جا مانده از این جا رانده (دهخدا) .
- 38- در (دهخدا) نیست.
- 39- در نسخه‌ی سپهسالار آزاد و در (دهخدا) نیامده است.
- 40- در (دهخدا) نیست.
- 41- آفتاب سر دیوار و ... لب بام (دهخدا) .
- 42- با امور جنسی سر و کار زیاد دارد. برخی از عوام « اهل خیه » گویند و اخیه و اخاء و فتوت و جوانمردی عنوان دسته‌ی معروف است که مرام مخصوص داشته‌اند و کتابها در تاریخ ایشان نگاشته شده است. ولی نسبت بخیه با این معنی معلوم نیست. مرتضی قلی‌خان شاملو کتابی به نام خرقة در مسایل جنسی نگاشته که مانند کتاب رجوع الشیخ الی مبدء می‌باشد و مرتب بر سی بخیه است (ذریعه، ج 7، ص 149) .
- 43- در نسخه‌ی سپهسالار این مثل افزوده شده است « اول داد وتری.»
- 44- در نسخه‌ی سپهسالار این مثل هندی را ندارد.
- 45- « اول پیاله و درد » (دهخدا) . در نسخه‌ی سپهسالار این مثل افزوده شده است: « این را بول ساز.»
- 46 و 47- در (دهخدا) نیست.
- 48- شاید اشاره به خرابی‌های بصره در جنبش زنگیان باشد (دهخدا) .
- 49- بر یخ نوشتند (دهخدا) .

- 50 و 51- (دهخدا) ندارد.
- 52- « بوسه با پیغام نتوان بود» (دهخدا).
- 53- در نسخه‌ی سپهسالار: « العذراء».
- 54 و 55- (دهخدا) ندارد.
- 56- « دکان ز هر که باشد» (دهخدا).
- 57- در نسخه‌ی سپهسالار « نشانه».
- 58- « به سخن ابله به گیرند اما رها نکنند» (دهخدا).
- 59- « بسیار بد باشد از بد بتر» (دهخدا).
- 60- شاید « اختار».
- 61- در نسخه‌ی سپهسالار « دو تربز»، در هند تربز هندوانه را گویند.
- 62- «بادچمان بد آفت ندارد» (دهخدا).
- 63- این مثل در حاشیه‌ی دانشگاه هست و در نسخه‌ی سپهسالار نیامده است.
- 64- در نسخه‌ی سپهسالار: « به حلبی رفته»
- 65- در نسخه‌ی سپهسالار کلمه آخر نیست.
- 66- هر دو نسخه چنین است.